

(لوح عاشق و معشوق) (نزل في اول عيد الرضوان)

حضرت بهاء الله

اصلي فارسي



﴿ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَالِي الْأَعْلَى ﴾

ای بلبان الهی از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترا بی قصد آشیان روحانی فرمائید مرده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مرده دهید که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را بشهد لقاء پیامیزید اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب جوئیای احباب گشته این فضل را غنیمت شمرد و این نعمترا کم نشمرید نعمتهای باقیه را نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید ای بلبان فانی در گلزار باقی گلی شگفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بیقصدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید بوستان وصال درائید و از گل بیثال بیوئید و از لقای بیزوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبا معنوی غافل نشوید و از این رایحه قدس روحانی بی نصیب نمانید این پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفص بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقتها که باآخر رسید و چه ساعتها که بانته آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون برق میگذرد و فرقهها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شصت شمع باقی بیفانوس روشن و منیر گشته و تمام حجات فانیرا سوخته ای پروانه گان بی پروا بشتابید و بر آتش زیند و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیائید و بی رقیب



ORIGINAL

نزد محبوب دوید گل مستور بازار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل میزند چه نیکو
است اقبال مقبلین فَهَيِّئَا لِلْفَائِزِينَ بِأَنْوَارِ حُسْنِ بَدِيعِ